

## کاربرد

### معنای مختلف نشانه‌ی (را) در شاهنامه‌ی

حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی

د. تخشان فتاح حکیم

#### مقدمه:

شاهنامه یکی از زیباترین شاهکارهای ادبیات جهان است. در این کتاب ثمایه به جنبه‌های طوناطون زندگی نظریسته شده و ابعاد مختلف آن مورد توجه قرار گرفته است از مرط و زندگی، عشق و نفرت، دوستی و دشمنی و آرزو بی نیازی سخن رفته و کمتر موضوعی از نظر دور مانده است و همین ما را وامی دارد که دقیق تر به آن بنظریم و آنرا از جنبه‌های مختلف بررسی کنیم نظارنده سعی بر آن دارد با توجه به ثبار و غنی بودن محتوای شاهنامه آنرا از دیدگاه ساختار و دستور نیز مورد مطالعه قرار دهد، به همین منظور بحث نیش رو را به این امر اختصاص داده است و در این مقاله به صورت مفصل به بررسی نشانه‌ی «را» و معانی مختلف آن در جلد اول شاهنامه. این اثر ارزشمند فردوسی. می‌تواند که ابتدا برای آشنایی بیشتر خواننده ابتدا حروف نشانه در زبان فارسی را بررسی کرده و به تعریف و معنای این حروف می‌تواند سئس توجه خواننده را به ضبوطی کاربرد این نشانه در زبانهای باستان و دری و میانه معطوف و معانی این نشانه را در قدیم با آوردن نمونه ذکر می‌کند. ش از آن به شرح معانی این نشانه در شاهنامه پرداخته است و جلد اول شاهنامه را در این خصوص بررسی کرده با آوردن نمونه‌های ابیات شاهنامه نتیجه‌ی تحقیق خود را نیش روی خواننده قرار می‌دهد.

حروف نشانه:

در خصوص حروف نشانه در کتاب «دستور زبان فارسی» تألیف «د. حسن احمد طیوی و د. حسن انوری» ضنین آمده است:

«حرفهای نشانه، حرفهایی هستند که برای تعیین نقش کلمه در جمله می‌آیند. حرفهای نشانه سه دسته‌اند، نشانه‌ی ندا، نشانه‌ی مفعولی و نشانه‌ی موصوف و صفت» (۱)

مؤلفین کتاب مذکور در مورد نشانه‌ی مفعولی ضنین آورده‌اند که:

« را ، نشانه‌ی مفعول است و کلمه یا طروهی که تیش از (را) می آید نقش مفعولی تیدا می کند

:

. کتاب رابرداشتم .

. ناطاة بشدت دررا زندند . « (۲)

ازمثالهای بالا ضنین برداشت می شود که « را » نشانه‌ی مفعول می باشد و نقش مفعولی را نمایان

می سازد . ولی طذشته ازاین نقش حرف « را » می تواند در معانی مختلف دیطری هم بیاید

ضنانضة که در مثالهای ثابین :

- |                               |      |                             |
|-------------------------------|------|-----------------------------|
| [۱] اطر اورا مجال می داند .   | یعنی | اطر به او مجال می دادند .   |
| [۲] تمام شب رابیدار ماند .    | یعنی | درتمام شب بیدار ماند .      |
| [۳] اسکندر رومی راثرسیدند .   | یعنی | از اسکندر رومی ثرسیدند .    |
| [۴] جای زخم راباید مرهم طذاشت | یعنی | برجای زخم باید مرهم طذاشت . |

ضنانضة از مثالهای بالا می توان دریافت این است که حرف نشانه‌ی « را » بجز نشانه‌ی مفعولی

می تواند معانی مختلف نیز بکار رود . و بجز در مثال دوم که در ادبیات امروزی نیز کاربرد دارد

دریاقی مثالها تنها در ادبیات کلاسیک کاربرد دارد .

درخصوص حروف نشانه و نشانه‌ی « را » برخلاف این دو ، دکتر خلیل خطیب رهبر در کتاب «

دستور زبان فارسی » مفصلاً به شرح این نشانه ثرداخته و (۱۸) معنا برای آن مشخص می نماید:

﴿۱﴾ معنای اختصاص

بدو طفتة ثردخته کن سرزباد

﴿۲﴾ استعانت وواسطه

خواجة رابعهده طرفته نشد

﴿۳﴾ تعلیل

جز این ضندان بضنط آوریم

ضوجان رابکوشیم و جنط آوریم

	صیر کردن را کوهست و وغارا آتش	ثبندستی را بادست وسخا را دریا
﴿٤﴾ توضیح	﴿٥﴾ مترادف از « از »	
	قضارا طیبب اندر آن شب بمرد	ضهل سال از این رفت وزندست کرد
	﴿٦﴾ مترادف « به »	
	زرد و غم و رنج دل دور بود	بدی را تن دیو رنجور بود
	﴿٧﴾ مترادف « بای » قسم	
	طریق خدمت و آئین بندگی کردن	خدای راکه رهاکن بما وسلطان باش
	﴿٨﴾ مترادف « با »	
	نطارا من از آزمایش به آیم	مرا باش تا بیش ازین آزمایی
	﴿٩﴾ مترادف « بر »	
	زمرط ای سئهد بی اندوه کیست	همی خویشان را ببايد طریست
	﴿١٠﴾ مترادف « تا » برای انتهای غایت و ظرفیت	
	روزی برزمطاة شبانطاة را نماند	ناکشته هیض دشمن او دردیار او
	﴿١١﴾ مترادف « در » برای ظرفیت	
	مهتران جهان همه مردند	مرط را سر همه فرو کردند
	﴿١٢﴾ مترادف « درباره‌ی »	
	عالم اندر میان جاهل را	مثلی طفته‌اند صدیقان
	﴿١٣﴾ مترادف « در برابر »	
	راست نیاید قیاس خلق دراین باب	زخم فلك رانه‌مغفر است ونه جوشن
	﴿١٤﴾ مترادف « نزد ، پیش »	
	شما را این بضه ارزد ؟	
	﴿١٥﴾ موافقت و مطابقت	
	کة با حرف برزاست وبخش خرد	همی راستی را خرد ثرورد
	﴿١٦﴾ نشان مضاف الیهی	
	بسخن ماند شعر شعرا	رودکی را سخنش تلوینی است

۱۷) نشان مفعولی

الف [ مفعول صریح

طرانمایطیان از شس اندر شدند      ضنان لشکری را بهم برزدند

ب [ مفعول غیر صریح

ز تخت اندر آورد ضحاک را      ستردش سرو تاج او ، خاک را

۱۸) طاة « را » مترادف بسود بکار می رود . « (۳)

نشانه‌ی « را » در زبانهای باستان :

کلمه‌ی « را » که در زبان فارسی دری همیشه شس از اسم یا ضمیر واقع می شود ، می توان آن را از جمله شسوند هایی شمرد که با شسوندهای دیطر این تفاوت آشکار را دارد که آنها در ساختمان کلمه (صرف) تأثیر دارند و این يك در ساختمان جمله (نحو) مؤثر است . شاید مناسبتر باشد که آنرا در فارسی امروزه «حرف» نشانه بنامیم.

درخصوص ریشه‌ی تاریخ دستوری این کلمه می توان طفت که : « این کلمه در فارسی باستان به صورت ( rādiy ) از ریشه‌ی ( rād ) به معنی « به علت . به سبب » وجود داشته و در زبان فارسی میانه ( تهلوی ) به صورت « رای » یا « راد » و در زبان فارسی مینان مانوی نیز به شکل « رای » در معانی « به سبب . درباره‌ی . در مورد . برای » بکار رفته است . « (۴) این کلمه در زبان فارسی متداول امروز کلمه‌ی « را » در بیان سبب و علت تنها در ترکیبات این کلمه با حرفهای اضافه‌ی دیطر باقی مانده است :

ضرا ؟ = ( ضة + را )

برای = ( ب + رای + ِ )

زیرا = ( از + ای + را )

ازبرای = ( لِز + بَ + رای + ِ )

زیراکه = ( از + ای + را + که )

همضنین در مورد ، موارد استعمال این کلمه در زبان فارسی دری دوره‌ی نخستین بسیار مختلف و متعدد است ، که بعضی از آنها می توان به یکی از طویشهای محلی منسوب دانست و بعضی دیطر استعمال عام بوده است . از این موارد طاهی کاربرد آنها متروک و فراموشی شده و بعضی

دیطر که استعمال آنها در آغاز عمومیت نداشته تعمیم یافته است ، د. ثرویز نائل خانلری در کتاب تاریخ زبان فارسی در خصوص ضطونطی تحول معانی این کلمه و موارد استعمال آن می نویسد:

[۱] « طاهی کلمه « را » بعد از نهاد جمله ( فاعل ، نایب فاعل ، مسند الیه ) می آید .  
مانند :

هیضکس را از ایشان آن بیعت را وعهد را تشکند .

وطمان می رود که این استعمال خاص يك یاضند طویش محلی باشد و عمومیت ندارد .

[۲] موردی که بیش از موارد دیطر کلمه‌ی (را) بکار می رود آن است که این جز نشانه‌ی مفعول صریح باشد مفعول ، اسم باشد ضمه ضمیر ، وضه مفرد باشد وضه جمع این وجه استعمال ، شیوع عام دارد و تا امروز نیز در زبان نوشتن رایج است .  
مرد را به شغلی بفرستاد .

[۳] در زبان این دوره موارد متعددی دیده می شود که مفعول صریح بدون حروف نشانه (را) بکاررفته است و این طونه استعمال در نظم بسیار متداول است .  
یونس علیه السلام طلب کردند و نیا فتند .

[۴] طاهی حرف (را) در جمله‌ای که فعل آن مجهول است می آید و این استعمال نیز به بعضی از متون این دوره منحصر است .

حقوق او را به اخلاص دوستی به رعایت رسانیده شد .

[۵] در جمله‌هایی که ( فعل ناظر ) دارد ، یعنی اثر فعل بتهاد جمله برمی گردد که به صورت مفعول ادا می شود . اطر نهاد با ضمیر مفعولی ادا نشود همیشه با حرف (را) همراه است .

شس ساره حسد آمد .

[۶] کلمه‌ی (را) در بیان تعلق که معنی اصلی آن است در متون این دوره بسیار متداول است و به جای اضافه ملکی یا تخصصی بکار می رود . یعنی (مرد را کلاه ) به جای (کلاه مرد) که امروز استعمال عام دارد ، بکار می رفته .  
ملك را از آن منظر

ضشم به وی افتاد

[۷] طاهی کلمه‌ی (را) برای بیان سبب و علت می آید .

به‌تیش مادر برخاست ، حق مادر را

[۸] طاهی کلمه‌ی (را) معانی (برای . به‌تقص . به‌منظور . .... )رامی رساند .

هیزم آورید سوختن ابراهیم را

[۹] طاهی کلمه (را) نشانه‌ی متمم (مفعول بواسطه ) است در استعمال بابعضی از افعال و این شیوه امروز متروک شده و به‌جای آنها حرفهای اضافه مانند : ( از -- با -- به ) به‌کار می رود ؛ به عبارت دیطر بعضی از فعلها در دوره‌ی نخستین فارسی دری مفعول صریح می طرفت‌اند و امروز بامفعول بواسطه استعمال می شوند .  
فرزندانش را ترسید که ثررتان کجاست .

[۱۰] فعل ( بودن ) باحرف (را) معادل فعل داشتن است و این استعمال در متون این دوره عام است یعنی بی استثناء در همه وجود دارد و طاهی کلمه‌ی داشتن در این مورد مطلقاً به‌کار نمی رود .

اورا وزیری بود نام طرشاسب

[۱۱] در بعضی از متون این دوره هر طه‌ای جمله متضمن بدل یا عطف بیان باشد کلمه‌ی (را) تکرار می شود .

خواهر را ، بفرمودی تا آن مرد را شیر دادی . « (۵)

با توجه به نمونه‌های ارائه شده در بالا ضنین بر می آید که نشانه‌ی « را » جز در نقش نشانه‌ی مفعولی در ادبیات طذشته بیشتر به‌معنای حروف اضافه می آمده و ضنین نقشهایی کاربرد فراوان داشته است ، کاربردی که اکنون شاید منسوخ شده یا ضنان بی ربط می نماید که ضندان ضشمطیر نیست مطر در معنای ( در . بر ) که هم اکنون نیز در زبان طفتار و نوشتار کاربرد دارد . در غیر اینصورت بیشترین معانی برای نشانه‌ی « را »

در دوره‌های طذشته بکار می رفته و این معانی با طذشت زمان کمتر و کم رنطز شده است . جدای از تمامی معانی که در بالا ذکر کردید می توان طفت که سده‌های اخیرولی نطنندان متأخر نشانه‌ی « را » به‌معنای مالکیت نیز بکار می رفته است مانند :

« این کتاب تورا است یعنی کتب مال تو یا مخصوص توست . « (۶)

کاربرد نشانه‌ی (را) در شاهنامه‌ی فردوسی

د. ثخشان فتاح حکیم

کاربرد معنای مختلف نشانه‌ی (را) در شاهنامه‌ی حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی

در شاهنامه‌ی فردوسی نیز به شیوه‌ی تثبیت‌ی رای مفعولی ( علامت مفعول صریح ) در آخر هر يك از مفعولها می آمد است و کاربرد زیادی نیز داشته است ، همزمانکه امروز نیز دارد .

**خود را و جان راهمی سنجد او**      **در اندیشه‌ی سختگی طنجد او**

و نیز به شیوه‌ی سبک نطارش در آن دوره در ثاره‌ای وقتها رای مفعولی حذف می شده است ،  
ضمناکه امروز نیز معمول است .

**کنون رزم سهراب ورستم (را) شنو**      **دطرها (را) شنیدستی این (را) هم شنو**

علاوه بر نشانه‌ی مفعولی ، طاهی رای مفعولی زائد برای تأکید ، فك اضافه ، بیان استعانت  
و اختصاص نیز آمده است و این بیشتر نش از مفعول بواسطه و در قافیه هاست .

**من از بهر این نامه‌ی شاة را**      **بفرمان بسریشتم راة را**

هم‌ضمین نشانه‌ی (را) در معنای حروف اضافه می آمده است .

**جهان را ضنین است ساز و نهاد**      **که جز مرط را کس ز مادر نژاد**

باتوجه به مطلب بالا ، محقق برای بیشتر روشن ساختن موضوع مورد بحث ، ابیات جلد اول  
شاهنامه را که دارای نشانه‌ی (را) است به صورت جدول ویا ارائه معانی نشانه‌ی را ، نیش ضشم  
خواننده قرار داده ، نتیجه بحث را ارائه می دهد .

کاربرد نشانه‌ی « را » در شاهنامه :

جلد اول

تادشاهی کیومرث تا اوایل سلطنت کیخسرو

۱ . نشانه‌ی مفعول صریح      **دوبیننده را**      **بآییندگان آفریننده را**      **نآیینی مرانجان**

دوبیننده را

۲ . شیوه تثبیت‌ی (را) علامت مفعول صریح « را » بآخر هر يك از مفعولها می آوردند مانند:

**خرد را و جان راهمی سنجد او**      **در اندیشه‌ی سختگی طنجد او**

معانی را در شاهنامه	اشعار
---------------------	-------

د. ثخشان فتاح حکیم

کاربرد معنای مختلف نشانه‌ی (را) در شاهنامه‌ی حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی

<p>خرد را و جان را همی سنجد او                  ستودن نداند کس او را ضو هست                  بدین آلت و رای و جان و روان                  از این نرده برتر سخن طاة نیست</p>	<p>در اندیشه‌ی سخت‌طی طنجد او                  میان بندگی را بیایدت بست                  ستود آفریننده را کی توان                  بهستیش اندیشه را راة نیست</p>	<p>(را) نشانه‌ی مفعول‌یست                  هردو (را) نشانه‌ی مفعول‌یست                  (را) نشانه‌ی مفعول‌یست                  (را) به معنای حرف اضافه (به)</p>
---	--	--

معانی را در شاهنامه	طفتار اندر ستایش خرد
<p>(را) نشانه‌ی مفعول‌یست                  (را) نشانه‌ی مفعول‌یست                  رای اول نشانه‌ی مفعولی                  و رای دوم به معنی (برای)                  (را) نشانه‌ی مفعول‌یست                  هردو (را) نشانه‌ی مفعول‌یست                  (را) نشانه‌ی مفعول‌یست</p>	<p>خرد بهتر از هر ضة ایزدت داد                  کسی کو خرد را ندارد زایش                  دلش طردد از کرده خویش ریش                  هشیوار و دیوانه خواند و را                  همان خویش بیطانه دارد و را                  نخست آفرینش خرد را شناس                  خرد را و جان را که یارد ستود                  همیشه خرد را تو دستور دار                  نطهبان جانست و آن سه سناس                  و طر من ستایم که یارد شنود                  بدو جانست از ناسزا دور دار</p>

معانی را در شاهنامه	طفتار در آفرینش جهان و مردم
<p>(را) نشانه‌ی مفعول‌یست                  (را) به معنای حرف اضافه (در)                  رای مفعولی به معنی (برای)</p>	<p>درو بخشش و داد آمد نذید                  زمین را بلندی نبد جایطاة                  ضو زین بطذری مردم آمد نذید                  شد این بندها راسراسر کلید                  ببخشید داننده را ضون سزید                  یکی مرکزی تیره بود وسیاة</p>



د. ثخشان فتاح حکیم

کاربرد معنای مختلف نشانه‌ی (را) در شاهنامه‌ی حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی

تذیرنده‌ی هوش و رای و خرد مرو را دد و دام فرمان برد	(را) نشانه‌ی مفعول‌یست
مطر مردمی خیره دانی همی جز این را ندانی نشانی همی	(را) نشانه‌ی مفعول‌یست
نخستین فطرت تسین شمار تویی خویشتن رابیازی مدار	(را) نشانه‌ی مفعول‌یست
نطه کن سرانجام خود رابیین ضوکاری بیابی بهی برطزین	(را) نشانه‌ی مفعول‌یست
برنج اندر آری تنت رارواست کتخودرنج بردن بدانش سزاست	(را) نشانه‌ی مفعول‌یست

معانی را در شاهنامه	<b>طفتار درآ فرینش آفتاب و ماة</b>
(را) نشانه‌ی مفعول‌یست	نطیرند مر یطدیطر را طذر نیاشد ازین یک روش راست تر
رای مفعولی به معنی (برای)	ضراغیست مرتیره شب دررابسیج بید تاتوانی تو هرطز مئیس
رای مفعولی به معنی (به)	دطر شب نمایش کند بیبشتر تورا روشنائی دهد بیبشتر

معانی را در شاهنامه	<b>در ستایش شیخمر و یارانش</b>
(را) نشانه‌ی مفعول‌یست	تورا دین ودانش رهاند درست رة رستطاری بیاید جست
(را) نشانه‌ی مفعول‌یست	عمر کرد اسلام را آشکار بیاراست طیتی ضویاغ بهار
(را) نشانه‌ی مفعول‌یست	ضهارم علی بود جفت تبول کة اورا بخوبی ستاید رسول
رای مفعولی به معنی (به)	علی را صنین طفت و دیطر همین کزایشان توی شد بهر طونه دین
(را) نشانه‌ی مفعول‌یست	حکیم این جهان راضو دریا نهاد برانطیخته موج ازوتتدباد
(را) فک اضافه است	دلت طریراة خطا مایل است تورادشمن اندر جهان خود دل است

معانی را در شاهنامه	طفتار اندر فراهم آوردن شاهنامه
---------------------	--------------------------------

د. ثخشان فتاح حکیم

کاربرد معنای مختلف نشانه‌ی (را) در شاهنامه‌ی حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی

(را) نشانه‌ی مفعولیت	تو این را دروغ و فسانه‌ی مدان	بیگسان روش در زمانه‌ی مدان
(را) نشانه‌ی مفعولیت	زهر کشوری موبدی سالخورد	بیاورد و این نامه را طرد کرد

معانی را در شاهنامه	طفتار در سرطندشت دقیقی شعر
(را) نشانه‌ی مفعولیت	بنظم آرم این نامه را طفت من
رای مفعولی ○ فك اضافه است	از او شادمان دل انجمن
هر دو (را) مفعولیند (ورا = وی را)	اباید همیشه به‌تیکار بود
	بکن عفو یارب طنانه ورا
	بیفزای درحشر جاة ورا

معانی را در شاهنامه	طفتار اندر بنیاد نهادن و اندرز دوست در این باب
(را) نشانه‌ی مفعولیت	که نامه را دست تیش آورم
رای مفعولی ○ فك اضافه است	و دیطر که طنجم وفادار نیست همان رنج راکس خریدار نیست
(را) نشانه‌ی مفعولیت	براینطونه بك ضد بذاشتم
رای مفعولی به‌معنی (برای / با )	سخن را نهفته همی داشتم
رای مفعولی به‌معنی حرف اضافه (به)	ندیدم کسی کش سزاوار بود
	بطفار این مر مرا یار بود
	مرا طفت خوب آمد این رای تو به نیکی خرامد مطر ثای تو

معانی را در شاهنامه	اندر ستایش ابو منصور بن محمد
رای مفعولی به‌معنی (به)	مرا طفت کز من ضه‌آید همی
رای مفعولی به معنی حرف اضافه (به)	که جانن سخن بر طرایدهمی
نشانه‌ی مفعولی به‌معنی (به) حرف اضافه	بخصیزی که باشد مرا دست رس
	بکوشم نیازت نیارم بکش
	مرا طفت کاین نامه‌ی شهریار
	اطر طفته آید شباهان ستار

معانی را در شاهنامه	در ستایش سلطان محمود
---------------------	----------------------

د. تخشان فتاح حکیم

کاربرد معنای مختلف نشانه‌ی (را) در شاهنامه‌ی حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی

رای مفعولی به معنی (برای) (را) نشانه‌ی مفعولیت	مرا اختر خفته بیدار طشت یکی تآك دستور ٹیش بٹای	بمغز اندر اندیشه بسیار طشت بداد و بدین شاه را رهنمای
رای مفعولی به معنی (از) رای مفعولی فك اضافه است	مرا خیره طشتی سر از فرشاه به ایران و توران و رابنده‌اند	وزآن ذنده نیلان و زندین سناه برای و فرمان او زنده‌اند
(را) نشانه‌ی مفعولیت رای مفعولی به معنی (برای)	بیاراست روی زمین را بداد بدل طفتم این خواب را تأسخست	بژدخت از آن تاج برسر نهاد که آواز آتش در جهان فرخست
(را) نشانه‌ی مفعولیت	شهنشاه را سر بر سر دوستدار	بفرمان بیسته کمر استوار

معانی را در شاهنامه	در ستایش امیر نصر برادر سلطان
رای مفعولی ۰ فك اضافه است	بیزدان بود خلق را رهنمای سرشاه خواهد که ماند بجای

رای مفعولی به معنی (به) رای مفعول زائد است	مطر کز ندر یاد دارد نسر که نام بزرقی که آورد نیش	بگوید ترا يك بيك از ندر کرا بود زان برتران تايه نیش
رای مفعولی به معنی (برای) فك اضافه / دل کیومرث فك اضافه / توان ندر	نسر بد مر اورایکی خو بروی سیامک بدش نام و فرخنده بود	هنرمند و همضون ندر نامجوی کیومرث رادل بدو زنده بود
رای مفعولی به معنی (برای) (را) نشانه‌ی مفعولیت	ضنین است آئین و رسم جهان کیومرث از این خود کی آطاه بود	ندر رابه فرزند باشد توان که تخت مهی راجز او شاه بود
	بثوشید تن را بضرم تآنط	که جوشن نبود آنکه آئین جنط

معانی را در شاهنامه	رفتن سیامک به جنط دیو و کشته شدن او
رای اول مفعولی و رای دوم زائد است	تذیره شدش دیورا جنطجو سته را ضو روی اندر آمد بروی

د. ثخشان فتاح حکیم

کاربرد معنای مختلف نشانه‌ی (را) در شاهنامه‌ی حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی

<p>بدان برتری نام یزدانش را بخواند و بیالود مذطانش را          طرانمایه رانام هوشنط بود توطفتی همه هوش و فرهنط بود          به نزد نیا یادطار ندر نیا ثرویده مرو را ببر</p>	<p>هردو (را) مفعولی هستند          رای مفعولی ِ فَکِ اضافه است          (را) نشانه‌ی مفعولیت</p>
---	--

<p>رفتن هوشنط و کیومرث بجنط دیو و کشته شدن دیو و مردن کیومرث</p>	<p>معانی را در شاهنامه</p> <p>رای مفعولی اول به معنی (به)          رای دوم نشانه‌ی مفعولی است          رای مفعولی به معنی (برای)          رای اول نشانه‌ی مفعول/رای دوم فَکِ اضافه          رای مفعولی زائد است          (را) نشانه‌ی مفعولیت</p> <p>ضو بنهاد دل کینه و جنط را بخواند آن طرانمایه هوشنط را          ترا بود باید همی نیشرو که من رفتی ام تو سالار نو          ضو آمد مران کینه را خواستار سرآمد کیومرث را روزطار          برفت و جهان مر دری ماند ازوی نظر تا کرا نزد او آبروی          جهان فریبنده را طرد کرد ره سود نیمود و مایه نخورد</p>
--	---

<p>برآوردن هوشنط و آهن از سنط</p>	<p>معانی را در شاهنامه</p> <p>(را) نشانه‌ی مفعولی است          رای مفعولی ِ فَکِ اضافه است</p> <p>بجوی آنطهی آب را راه کرد بفرکه‌ی رنج کوتاه کرد          نرسیدن ایزدی بود نیش نیا را همین بود آئین و کیش</p>
-----------------------------------	---

<p>بنیاد نهادن جشن سده</p>	<p>معانی را در شاهنامه</p> <p>رای مفعولی به معنی (به)          رای مفعولی به معنی (برای)          (را) نشانه‌ی مفعولیت</p> <p>که او را فروغی ضنین هدیه داد همین آتش آنطاه قبله نهاد          نسر بد مرو را یکی هوشمند طرانمایه طهمورث دیو بند          همه موبدان را زلشکر بخواند بضرپی ضه مایه سخنها براند</p>
----------------------------	---

د. تخشان فتاح حکیم

کاربرد معنای مختلف نشانه‌ی (را) در شاهنامه‌ی حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی

معانی را در شاهنامه	ثادشاهی طهمورث دیوبند سی سال بود
(را) نشانه‌ی مفعول‌یست	زهرجای کونته کمن دست دیو کمن بود خواهم جهان را خدیو
(را) نشانه‌ی مفعول‌یست	رمندۀ دادن را همه بنطرید سیه طوش و یوز از میان برطزید
هر دو (را) نشانه‌ی مفعول‌یست	ضنین طفت کاین رانیایش کنید جهان آفرین را ستایش کنید
رای مفعولی بـمعنی (برای)	که او دادمان بردان دستطاه ستایش مر اورا که بنمود راه
رای مفعولی بـمعنی (برای)	مر او را یکی تآک دستور بود که رایش ز کردار بد دور بود
هر دو (را) نشانه‌ی مفعولی هستند	سرمایه بد اختر شاه را وز او بند بد جان بدخواه را
نشانه‌ی مفعولی بـمعنی (برای)	ضو دستور باشد ضنین کاردان توشه را هنر نیز بسیار دان
(را) نشانه‌ی مفعولی است	برفت اهرمن را با فسون بـتست ضو برتیز رو بارطی برنشت

معانی را در شاهنامه	بند کردن طهمورث دیوان را و مردن او
رای مفعولی بـمعنی (برای)	یکایک بیاراست با دیو جنط نبد جنکشان را فراوان درنط
(را) نشانه‌ی مفعول‌یست	که ما را نکش تاییکی نو هنر بیاموزی از ماکت آید ببر
(را) نشانه‌ی مفعول‌یست	نوشتن بخسرو بیاموختند دلش را بدانش برافروختند
نشانه‌ی مفعولی بـمعنی (برای)	کمریست با فر شهنشهی (شاهنشهی) جهان سر بسر طشته او را رهی
رای مفعولی ۰ فك اضافه است	جهان را فزوده بدو آبروی فروزان شده تخت شاهی بدوی

معانی را در شاهنامه	ثادشاهی جمشید هفتصد سال بود
هر دو (را) نشانه‌ی مفعول‌یست	بدان را زید دست کونته کمن روان را سوی روشنی ره کمن
رای مفعولی بـمعنی حرف (بـ)	نخست آلت جنط را دست برد درنام جستن بطردن سترد
(را) نشانه‌ی مفعولی است	بیاموختشان رشتن وتافتن بتار اندرون ثود را بافتن
(را) نشانه‌ی مفعولی است	جدا کردشان از میان طروه ترستندۀ را جایطه کرد کوه
(را) نشانه‌ی مفعولی است	نسودی سه دیطر طره را شناس کجا نیست بر کس از ایشان سناس
(را) نشانه‌ی مفعولی است	

د. تخشان فتاح حکیم

کاربرد معنای مختلف نشانه‌ی (را) در شاهنامه‌ی حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی

<p>ضه طفت آن سخنطوی آزاده مرد کة آزاده را کاهلی بنده کرد از این هر یکی را یکی ثابتاطة سزاوار بطزید وبنمود راه کة تا هر کس اندازه‌ی خویش را بتبییند بدانند کم و بیش را</p> <p>بفرمود دیوان ناثاک را بآب اندر آمیختن خاک را</p> <p>هر آنض از طل آمد ضو بشناختند سبک خشت را کالبد ساختند زخارا با فسون برون آورید شد آراسته بندها را کلید همة رازها نیز کرد آشکار جهان را نیامد ضد خواستار بجمشید برطوهر افشانند مر آن روز را روز نو خوانند مر آن تخت را دیو برداشته زهامون بابر اندر افراشته</p>	<p>(را) نشانه‌ی مفعولی است رای مفعولی بتمعنی (برای) (را) نشانه‌ی مفعولی است رای مفعولی اول بتمعنی (به) و رای مفعولی دوم به معنی (با) (را) نشانه‌ی مفعولی است رای مفعولی بتمعنی (برای) رای مفعولی بتمعنی (برای) (را) نشانه‌ی مفعولی است (را) نشانه‌ی مفعولی است</p>
--	--

<p>برطشتن جمشید از فرمان خدا وبرطشتن روزطار او</p> <p>جهان سریسر طشته او را رهی نشسته جهاندار با فرهی طرانمایطانرا زلشکر بخواند ضه مایه سخن تیش ایشان براند ضنین طفت با سالخورده جهان کة جز خویشتن را ندانم جهان جهان را به خوبی من آراستم زروی زمین رنج من کاستم بدارو ودرمان جهان طشت راست کة بیماری و مرط کس را نکاست شمارا زمن هوش وجان درتن است بمن نظرود هرکه اهریم است طرایدونکه دانید من کردم این مرا خواند باید جهان آفرین</p>	<p>معانی را در شاهنامه</p> <p>رای مفعولی بتمعنی (برای) (را) نشانه‌ی مفعولی است رای مفعولی بتمعنی (برای) (را) نشانه‌ی مفعولی است (را) نشانه‌ی مفعولی است رای مفعولی فك اضافه است (را) نشانه‌ی مفعولی است</p>
---	---

<p>داستان مرداس ندر ضحاک</p> <p>مر او را ز دوشیدنی ضارثای زهر يك آمدندی بجای بز واشتر و میش را همضنین بدوشندطان داده بد تا کدین بشیر آنکس را کة بودی نیاز بدان خواسته دست بردی فراز</p>	<p>معانی را در شاهنامه</p> <p>رای مفعولی به معنی (برای) (را) نشانه‌ی مفعولی است رای مفعولی زائد است</p>
---	---

د. ثخشان فتاح حکیم  
کاربرد معنای مختلف نشانه‌ی (را) در شاهنامه‌ی حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی

رای مفعولی به معنی (برای)	نسر بد مر آن تا کدین رایکی کش از مهر بهره نبود اندکی
---------------------------	--

رای مفعولی فك اضافه است رای مفعولی به معنی (برای) رای مفعولی به معنی (به) رای مفعولی فك اضافه است (را) نشانه‌ی مفعولی است رای مفعولی به معنی (به) رای مفعولی به معنی (برای) رای مفعولی فك اضافه است رای مفعولی فك اضافه است رای مفعولی اول به معنی (برای) و رای دوم مفعولیت رای مفعولی به معنی (برای) رای مفعولی به معنی (برای) رای مفعولی فك اضافه است هر دو (رای) مفعولی به معنی (برای) رای مفعولی فك اضافه است (را) نشانه‌ی مفعولی است	جهانجوی رانام ضحاک بود دلیر و سبکبار و ناثاک بود از اسبان تازی بزرین ستام و رابود بیور ضو بردند نام دل مهتر از راوه نیکی ببرد جوان طوش طفتهار او را سترد فراوان سخن طفت زیبا و تغز جوان را زدانش تهی بود مغز همی طفت دارم سخن ها بسی که آن را جز ازمن نداند کسی جوان طفت بطوی و ضنین مئای بیاموز ما را جز تو ای نیک رای بطیر این سرمایه در طاة اوی ترا زبید اندر جهان جاة اوی براین طفتة‌ی من ضة داری وفا جهان را تو باشی همی کدخدای  بترسد که این ضارة بامن بطوی ضة رویست این را بهانه مجوی  بدو طفت من ضارة سازم ترا بخورشید سر بر فرازم ترا  تو در کار خاموش میباش و بس نباید مرا یاری از هیض کس مر آن نأدشة را در اندر سرای یکی بوستان بود بس دلطشا اطر در نهانی سخن دیطرسست نثوهنده را راز با مادر است جهان سریرسر نأدشاهی تراست دد و مردم و مرغ ماهی تراست بدو طفت اطر شاة را در خورم یکی نامور ناک خوالیطرم بخونش بثرورد برسان شیر بدان تا کند نأدشاة رادلیر
---	---

معانی را در شاهنامه	بوسه دادن ابلیس ضحاک را و تولید شدن مار
---------------------	---





د. ثخشان فتاح حکیم

کاربرد معنای مختلف نشانه‌ی (را) در شاهنامه‌ی حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی

معانی را در شاهنامه	دیدن ضحاک فریدن را در خواب
رای مفعولی به معنی حرف اضافه (به)	ضنین طفت ضحاک را ار نواز که شاه‌آه‌آه بودت بطوئی براز
رای مفعولی به معنی (به)	سخن سرپسر موبدان رابطوی تځوهش کن وراستی باز جوی
رای مفعولی به معنی (برای)	شد بدمنش راخوش آمد سخن که آن سرو بن ئاسخ افکند بن
هردو (را) نشانه‌ی مفعولیند	بطفتا مرا زود آطه کنید روان راسوی روشنی ره کنید
رای مفعولی به معنی (برای)	که برمن زمانه کی آید بسر کرا باشد این تاج وتخت وکمر
اختصاص / مفعولی	بدو طفت تځدخته کن سرزیاد که جز مرط راکس زماذر نژاد
رای مفعولی فك اضافه است	جهاندار ئیش از تو بسیار بود که تخت مهی راسزاوار بود
نشانه‌ی مفعولی به معنی (برای)	کسی رابود زین سئس تخت تو بخاک اندر آرد سر بخت تو
رای مفعولی به معنی (برای)	کجا نام او آفریدون بود زمین راسئهر همایون بود
رای مفعولی فك اضافه است	یکی طو ثرمایه خواهد بدن جهانجوی رادایه خواهد بدن

معانی را در شاهنامه	طفنار اندر زادن فریدون از مادر
رای مفعولی به معنی (برای)	جهان راضو باران بیابستپی روان راضو دانش بشایستپی
نشانه‌ی مفعولی زائد است	همان طو کش نام ثرمایه بود زطاوان ورا برترین ثایه بود
رای مفعولی به معنی (برای)	دطر بارة خواهی روانم تراست طروطان کنم جان بد انضت هواست
رای اولی مفعولی و رای دوم فك اضافه	فرانک بدو داد فرزند را بطفتش بدو طفتتی ئند را
(را) نشانه‌ی مفعولی است	شوم نائئید از میان طروه مر این رابرم سوی البرز کوه
(را) نشانه‌ی مفعولی است	ضوطفت این سخن خوب رخ را ببرد زبس داغ او خون دل میسئرد
(را) نشانه‌ی مفعولی است	بیاورد فرزند راضون نوند ضو عزم ذیان سوی کوه بلند
رای اولی مفعولی و رای دوم به معنی (به)	ببرد سرتاج ضحاک را سئارد کمر بند او خاک را
رای مفعولی زائد است	ترا بود باید نطهبان او ئدر وار لرزنده برجان او
(را) نشانه‌ی مفعولی است	بیامد بدان کینه ضون ئیل مست مران طو ثرمایه راکرد ئست
(را) نشانه‌ی مفعولی است	سبک سوی خان فریدون شتافت فراوان تځوهید و کس رانیاقت

معانی را در شاهنامه	ئرسیدن فریدون نژاد خود از مادر
---------------------	--------------------------------

د. تخشان فتاح حکیم

کاربرد معنای مختلف نشانه‌ی (را) در شاهنامه‌ی حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی

<p>بطو مر مرا تا که بودم ندر کیم من بتخم از کدامین طهر  ندر بود ترا مر مرا نیک شوی نبد روز روشن مرا جز بدوی  سربابت از مغز نرداختند همان اندها را خورش ساختند  سرانجام رفتم سوی بیشه‌ای که کس را نبد ایض اندیشه‌ای  بیامد بکشت آن طرانمایه را ضنان بیزیان مهربان دایه را  کنون کردنی کرد جارو نرست مرا برد باید بشمشیر دست  بدو طفت مادریکه این رای نیست ترا باجهان سربسر نای نیست  جهاندار ضحاک باتاج و طاه میان بسته فرمان اورا سناه  جز اینست آئین نیوند و کین جهانرا بتضم جوانی مبین  بدان مستی اندر دهد سربباد ترا روز جز شاد و خرم مباد  ترا ای نسر نند من یادباد بجز طفت مادر دطر باد باد</p>	<p>رای مفعولی به معنی (به)  هرسه رای مفعولی به معنی (برای)  رای مفعولی به معنی (برای)  رای مفعولی به معنی (برای)  هردو (را) نشانه‌ی مفعولند  رای مفعولی زائد است  رای مفعولی زائد است  (را) نشانه‌ی مفعولی است  (را) نشانه‌ی مفعولی است  رای مفعولی فك اضافه است  رای مفعولی به معنی (برای)</p>
--	---

<p>محضر خواستن ضحاک از مهتران و تارة کردن کاوه آهنظر آنمحضر را  زهر کشوری موبدان رابخواست که در تادشاهی کند نشت راست  مرا در نهانی یکی دشمن است که بر بخردان این سخن روشن است  که دشمن اطر ضه بود خوار و خرد مراو رابنادان نباید شمرد  ستمیدیه را نیش او خواندند برنامدارانش بپشاندند  مرا روز طار اینضنین طوذ کرد دلی نرامید و سری نر زرد  ستم رامیانه و کرانه بود همیدون ستم رابهانه بود  که مارانت را مغز فرزند من همی داد باید بهر انجمن  بفرمود نس کاوه رانادشاه که آید بدان محضر اندر طواه  مهان شاه راخواندند آفرین که ای نامور شهریار طزین  که ضنون کاوه آمد زدرطه نبد دوطوش من آوای اورا شنید</p>	<p>معانی را در شاهنامه  (را) نشانه‌ی مفعولی است  (را) نشانه‌ی مفعولی است  (را) نشانه‌ی مفعولی است  (را) نشانه‌ی مفعولی است  (را) نشانه‌ی مفعولی است  رای مفعولی به معنی (برای)  رای مفعولی به معنی حرف اضافه (به)  رای مفعولی به معنی (به)  (را) نشانه‌ی مفعولی است  (را) نشانه‌ی مفعولی است</p>
--	--

<p>همیدون ضو او زد بسر هر دودست شطفتی مرا دردل آمد شکست  همی بر خروشید و فریادخواند جهان را سراسر سوی داد خواند  بتوئید کابین مهتر اهریمنست جهان آفرین را بدل دشمنست  بیاراست آن را بدیبای روم زطوهر برو نیکر و زرش بوم  که اندر شب تیره خورشید بود جهان رازو دل نرامید بود</p>	<p>رای مفعولی فك اضافه است  (را) نشانه‌ی مفعولیت  رای مفعولی فك اضافه است  (را) نشانه‌ی مفعولی است  رای مفعولی فك اضافه است</p>
---	---

د. تخشان فتاح حکیم

کاربرد معنای مختلف نشانه‌ی (را) در شاهنامه‌ی حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی

<p>کة من رفتی ام تی کارزار ترا جز نیایش مباد ایض کار          زطیتی جهان آفرین راثرست بدوزن بهرکار دشوار دست          بیزدان همی طفت زنهان من ستردم ترا ای جهاندارمن          فریدون سبک ساز رفتن طرفت سخن رازهر کس نهفتن طرفت          بیارید داننده آهنطران یکی طرز سازید مارا طران          بسی کردشان نیبر فرح امید بسی دادشان مهتری رانوید</p>	<p>رای مفعولی ب‌معنی (برای)          (را) نشانه‌ی مفعولی است          (را) نشانه‌ی مفعولی است          (را) نشانه‌ی مفعولی است          رای مفعولی ب‌معنی (برای)          رای مفعولی ب‌معنی (ب‌)</p>
---	--

معانی را در شاهنامه	رفتن فریدون بجنط ضحاک
<p>هر دو (را) نشانه‌ی مفعولیند          (را) نشانه‌ی مفعولیت          رای مفعولی ب‌معنی (برای)          (را) نشانه‌ی مفعولیت          رای مفعولی فک اضافه است          (را) نشانه‌ی مفعولی است          رای مفعولی زائد است          رای مفعولی ب‌معنی (برای)          (را) نشانه‌ی مفعولی است          (را) نشانه‌ی مفعولی است          (ا) نشانه‌ی مفعولی است</p>	<p>کة طر اندها راکم زیر خاک بشویم شمارا سراز طردتاک          جهان را همه سوی داد آورم ضو از نام دادار یاد آورم          کیانوش ثرمایه بردست شاة ضه‌کهرتر برادر ورا نیکخواه          کاتما بندها رابداند کلید طشاده با فسون کند ناآئید          شد از شادمانی رخس ارغوان کة تن راجوان دید ودولت جوان          برادر سبک هردو برخاستند تبة کردنش رابیاراستند          بکه برشدند آن دو بیدادطر وزایشان نبد هیضکس راخبر          زخارا بکنند سنطی طران ندیدند مرکار بردا کران          از آن کوه غلطان فروطاشند مرآن خفته راکشته نداشتند          فریدون کمر بست واندر کشید نکرد آن سخن رابرایشان نثید          اطر ثهلوانی ندانی زبان بتازی تواروند را دجلة خوان</p>

<p>رای اول زائد است و رای دوم مفعولیت          (را) نشانه‌ی مفعولی است          رای مفعولی اول ب‌معنی (ب‌)          رای دوم مفعولیت          (را) نشانه‌ی مفعولی است          (را) نشانه‌ی مفعولی است          (را) نشانه‌ی مفعولی است          (را) نشانه‌ی مفعولی است          (را) نشانه‌ی مفعولی است</p>	<p>مرا با ستاهم بدان سورسان ازاینها کسی رابدین سومان          کة کشتی کسی رامران تا نخست جوازی بمهر نیابی درست          سرش طرم شد کینه وجنط را بآب اندر افکند طلرنط را          همان ب‌کة ما را درین جای تنط شتابیدن آید بجای درنط          بطفت و بطرز طران دست برد عنان باروی تیز تک راستد          کسی از روزبانان بدر برنماید فریدون جهان آفرین رابخواند          شس آن دختران جهاندار جم زرنطس طل سرخ راداده نم          سرش را بدین طرزی طاو ضهر بکوم نخبشایش آرم ن‌مه</p>
--	---

د. تخشان فتاح حکیم

کاربرد معنای مختلف نشانه‌ی (را) در شاهنامه‌ی حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی

ترا تاك دادار بر ئای کرد بدان تا برآری از آن مردپرد ببرم ئی اذدها را از خاك بشویم جهان رازناثاك تاك بباید شما را كتون طفت راست كه آن بی بها اذدها فش كجاست برو خوبرویان طشادند راز مطر كاذدها راسر آید بطاز ورا كند رو خواندندی بنام بكدی زدی ئیش بیداد طام	(را) نشانه‌ی مفعولی است رای مفعولی به معنی (به) رای مفعولی فك اضافه است (را) نشانه‌ی مفعولی است
---	--

طریختن كندرو فرستاده‌ی ضحاك ازئیش فریدون و خبر بردن ضحاك	معانی را در شاهنامه
جهان هفت کشور ترا بنده باد سرت برتر از ابر بارنده باد نپید آر و رامشطران رابخوان به ئیمای جام و بیبارای خوان بیامد ضو ئیش سشهید رسید مراو رابطفت آنضه دید و شنید ضنین داد تاسخ وراثیشكار كه مهمان ابا طرزئی طاو سار ضوی بهره باشی زطاه مهمی مرا كار سازندطی ضون دهی ترا دشمن آمد بطاهت نشست یكى طرزئی طاو ئیكر بدست	رای مفعولی به معنی (برای) (را) نشانه‌ی مفعولی است (را) به معنی حرف اضافه (به) (را) به معنی حرف اضافه (به) (را) به معنی حرف اضافه (به) به نزد یا به سوی

جنط کردن ضحاك با فریدون و بند کردن فریدون ضحاك را بكوه دماوند	معانی را در شاهنامه
زبیراه مركاخ رابام ودر طرفت ویکین اندر آورد سر ببارید ضون ذاله زابر سیاة کسی رانبد برزمین جابطاه نخواهیم برطاه ضحاك را مرآن اذدها دوش ناثاك را بیامد سروش خجسته دمان مزن طفت كو را نیامد زمان ببند اندرست آنكه ناثاك بود جهان را زکردار او تاك بود كه یزدان تاك از میان طروه برانطیخت مارا زالیرز كوه كه تا اذدها رابرون آورید بهتند كمندی ضنان ضون سزید ببرند ضحاك رابسته خوار بهتشت هیونی برافكنده زار	(را) نشانه‌ی مفعولیت رای مفعولی فك اضافه است هر دو (را) نشانه‌ی مفعولیت رای مفعولی فك اضافه است رای مفعولی زائد است (را) نشانه‌ی مفعولی است (را) نشانه‌ی مفعولی است (را) نشانه‌ی مفعولی است

د. تخشان فتاح حکیم

کاربرد معنای مختلف نشانه‌ی (را) در شاهنامه‌ی حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی

در بند کردن فریدون ضحاک را در دماوند کوه	
همی راند از اینطونه تاشیرخوان جهان راضو این بشنوی ثیرخوان	(را) نشانه‌ی مفعولی است
بدانطونه ضحاک رابسته سخت سوی شیر خوان برد بیدار بخت	(را) نشانه‌ی مفعولی است
همی راند او رابکوه اندرون همیخواست کارد سرش رانطون	(را) نشانه‌ی مفعولی است
که این بسته را تادماوند کوه ببرهمضنین تازیان بی طروه	(را) نشانه‌ی مفعولی است
مبرز کسی راکه نظریزدت بهنظام سختی به ترهیزدت	(را) نشانه‌ی مفعولی است
بیا تاجهان رابید نسثریم بکوش همه دست نیکی بریم	(را) نشانه‌ی مفعولی است
همان طنج ودینار وکاخ بلند نخواهد بدن مر ترا سودمند	رای مفعولی به معنی (برای)
سخن ماند از توهمی یادطار سخن را ضنین خوار مایه مدار	(را) نشانه‌ی مفعولی است
فریدون زکاری که کرد ایزدی نخستین جهان رابسته از بدی	(را) نشانه‌ی مفعولی است
برفت وجهان دیطری راسترد بجزحسرت از دهر ضیزی نبرد	رای مفعولی به معنی (به)

فریدون . تادشاهی فریدون ثانصد سال بود	معانی را در شاهنامه
ورا بد جهان سالیان ثنج صد نیفکند یک بنیاد بد	رای مفعولی به معنی (برای)
نهانش نوا کرد وکس رانطفت همان راز او داشت اندر نهضت	رای مفعولی به معنی (به)
دطر هفته مریزم راسازکرد سر بدره‌های درم باز کرد	(را) نشانه‌ی مفعولی است
بیاراست ضون بوستان خوان خویش همان راهمه کرد مهمان خویش	(را) نشانه‌ی مفعولی است
در طنج ها را طشادن طرفت نهاده همه رای دادن طرفت	(را) نشانه‌ی مفعولی است
طشادن در طنج راطاة دید درم خوار شد ضون شسر شاة دید	(را) نشانه‌ی مفعولی است
که‌ای شاة ثیروز یزدان شناس ستایش مر اورا ورویت سناس	رای مفعولی به معنی (برای)
ضنین روز روزت فزون باد تخت بداندیشطان رانطون باد تخت	رای مفعولی فك اضافه است
ترا باد ثیروزی از آسمان مبادا بجز داد ونیکی طمان	رای مفعولی به معنی (برای)

فرستادن فریدون جندل رابیمین	معانی را در شاهنامه
فریدون از آن نامداران خویش یکی راطرانمایه برخواندثیش	(را) نشانه‌ی مفعولیت
ببالا ودیدار هر سه یکی که این راندانند از آن اندکی	(را) نشانه‌ی مفعولیت
ز ثیش سثهند برون شد براه ابا ضند تن مر ورا نیکخواه	رای مفعولی به معنی (برای)
زدهقان ثرمایه کس راندید که‌ثیوسته‌ی آفریدون سزید	(را) نشانه‌ی مفعولیت
نشان یافت جندل مراو را درست سه دخترضنان کافریدون بجست	(را) نشانه‌ی مفعولیت

د. ثخشان فتاح حکیم

کاربرد معنای مختلف نشانه‌ی (را) در شاهنامه‌ی حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی

<p>زمین را بوسید و توش نمود بر آن کهتری آفرین برفزود          ترا آفرین از فریدون طرد بجزط آنکس کو نداردش خود          مرا طفت شاة یمن رباطوی کة برطاة تاشک بوید ببوی          بسة دیدة اندر جهان طر کس است سة فرزند مارا سة دیدة بس است          طرامی تر از دیدة آنرا شناس کة دیدة بدیدنش دارد سئاس</p>	<p>(را) نشانه‌ی مفعولیت          نشانه‌ی مفعولی به معنی (به)          رای مفعولی به معنی (به)          رای مفعولی به معنی (برای)          (را) نشانه‌ی مفعولیت</p>
---	--

<p>کة تیوند کس رانیاراستم مطر کش به ازخویشتن خواستم          خود یافته مرد نیکی سطلال همی دوستی را بجوید همال          مرا ئادشاهی آباد هست همان طنج ومردان ونیروی دست          مر این سةطرانمایة رادر نهضت بباید شاهزادة سةجفت          مر آن سة را نوز ناکرده نام ضو بشنیدم این شد دلم شاد کام          سة توشیدتوخ راسة دیهیم جوی سزا در سزا کاری طفتطوی          مرا روز روشن شود تیره شب نیاید طشادن بتاسخ دولب          شتلی نیاید بتاسخ کنون مرا ضند راز است با رهنمون          فرستادة راجایطاهی طزید شس أنطة اندرون بنطزید          کة مارا زطیتی وثیوند وخویش سة شمعست روشن بدیدار ئیش          فرستادة طوید ضنین طفت شاة کة مارا سة شاهست با تاج وطاة          شنید این سخن مردم راهجوی کة ضحاک رازوضه آمد بروی          کة ما همطنان این نبینیم رای کة هر باد را تو بجنبی زجای          بخنجو زمین رامیستان کنیم بنیزة هوا را نیستان کنیم          سة فرزند اطریرتوهست ارجمند سر بدرة بطشا ولب رابیند          ازو آرزوهای تر مایة جوی کة کردار آن رابتبیند روی          ضو بشنید از کار دانان سخن نة سر دید آن راطیتی نهن</p>	<p>(را) نشانه‌ی مفعولیت          رای مفعولی به معنی (برای)          رای مفعولی به معنی (برای)          رای مفعولی به معنی (برای)          (را) نشانه‌ی مفعولیت          رای مفعولی به معنی (با) متممی          نشانه‌ی مفعولی به معنی (برای)          رای مفعولی به معنی داشتن          نشانه‌ی مفعولی به معنی (برای)          نشانه‌ی مفعولی به معنی (برای)          نشانه‌ی مفعولی به معنی (برای)          رای مفعولی زائد است          (را) نشانه‌ی مفعولیت          (را) نشانه‌ی مفعولیت          (را) نشانه‌ی مفعولیت          (را) نشانه‌ی مفعولیت          (را) نشانه‌ی مفعولیت</p>
--	--

<p>تاسخ دادن شاة یمن جندل را          فرستادة شاة رایش خواند فراوان سخن ها بضری براند          کتمن شهریار ترا کهترم بهرض او بفرمود فرمان برم          شسر خود بود شاة را بویدة کة زیبا بود طاة را          مراخوارترضون سة فرزندخویش نبینم بهنظام بایست ئیش          شس شاة را اینضنین است کام نشاید زدن جز بفرمانش طام</p>	<p>معانی را در شاهنامه          (را) نشانه‌ی مفعولیت          رای مفعولی به معنی (از)          هردو (را) مفعولی به معنی (برای)          رای مفعولی به معنی (از)          رای مفعولی زائد است</p>
--	--

د. تخشان فتاح حکیم

کاربرد معنای مختلف نشانه‌ی (را) در شاهنامه‌ی حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی

<p>کجا من بینم سه شاة ترا فروزنده تاج و طاة ترا سه فرزند را خواند شاة جهان نهفته برون آورد از نهان ز بهر شما هر سه را خواستم سخن های بایسته آراستم زبان راستی رایباراسته خود داشته عقل ثیراسته نباید که یابد شما را زبون بکار آورد مرد دانا فسون بروز نخستین یکی بزمطاة بسازد شما رادهد ئیشطاة سه خورشید رخ راضو باغ بهار بیارد تر از رنط ویوی نظار نشاید برآن تخت شاهنشهی سه خورشید رخ را ضو سرو سهی بترسد شما را کزین سه همال کدامین شناسید مهتر بسال بطوئید کاین برترین کهنتر است مهین رانشستن نه اندر خورست میانه خود اندر میانست راست برآمد ترا کار و ئیکار کاست بدین طفتی های من بطروید هم این رازهای مرا بشنوید که فرهنگتان هست وارح و هنر بدانید این راهمه دریدر بجز رای ودانش ضه اندر خورد ئسر را که ضونان ئدر ئرورد</p>	<p>هر دو (را) مفعولیند (را) نشانه‌ی مفعولیت (را) نشانه‌ی مفعولیت (را) نشانه‌ی مفعولیت (را) نشانه‌ی مفعولیت رای مفعولی بتمعنی حرف اضافه (به) (را) نشانه‌ی مفعولیت (را) نشانه‌ی مفعولیت (را) نشانه‌ی مفعولیت فک اضافه فک اضافه (را) نشانه‌ی مفعولیت (را) نشانه‌ی مفعولیت (را) نشانه‌ی مفعولیت</p>
---	---

معانی را در شاهنامه	رفتن ئسران فریدون نزد شاة یمین
هر دو (را) نشانه‌ی مفعولیند (را) نشانه‌ی مفعولیت	ضنین طفت آری همینست ره مهین را بمة داد و که را به که سه آزاده رادید ضون مائة نو نشسته برآن خسروی طاقتو

معانی را در شاهنامه	ئوئوند خویشی شاة یمین با فرزندان فریدون
(را) نشانه‌ی مفعولیت رای مفعولی بتمعنی (برای) (را) نشانه‌ی مفعولیت	سه خورشید رخ را ضو باغ بهشت که دهقان ضو ایشان صنوبر نکشت بئیش همه موبدان سرو طفت که زیبا بود مائة را شاة جفت ضنین هر یکی را جدا خواسته زهر ضیزشان کرد آراسته

د. تخشان فتاح حکیم

کاربرد معنای مختلف نشانه‌ی (را) در شاهنامه‌ی حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی

معانی را در شاهنامه	آزمودن فریدون شران خود را
(را) نشانه‌ی مفعولیت	ضو هر سه شررا بنزدیک دید بطرد اندرون کوه تاریک دید
هر دو (را) مفعولیند	میانه برادر ضو او رابدید کمان را بزه کرد واندر کشید
(را) نشانه‌ی مفعولیت	ضو کهتر شر نزد ایشان رسید خروشید کان اذدها رابدید
هر دو (را) مفعولیند	سک تیغ راببرکشید از نیام عنان راطران کردو برطفت نام
(را) نشانه‌ی مفعولیت	وزان شس سه فرزندخود رابخواند بتخت طرانمایطی برنشاند
(را) نشانه‌ی مفعولیت	میانه کزآغاز تیزی نمود زآتش مر او را دلبری فرود
(را) نشانه‌ی مفعولیت/ وی + را	و راتور خوانیم وشیر دلیر کجا ذنده تیلش نیارد بزیر
(را) نشانه‌ی مفعولیت	دلیر و جوان وهشیوار بود بطیبتی جز او رانشاید ستور
هر دو (را) مفعولیند	زن سلم راکرد نام آرزوی زن تور رانام آزاده خوی
رای مفعولی به معنی (برای)	زن ایرج ناک خو راسهی کجا بود بخوی رهی

معانی را در شاهنامه	بخش کردن فریدون جهان رابشران
(را) نشانه‌ی مفعولیت	نشستن بسلم اندرون بنظرید همه روم وخاور مر او راطزید
رای اول به معنی حرف اضافه (به)	
رای دوم نشانه‌ی مفعولیت	
رای مفعولی به معنی (برای)	
(را) نشانه‌ی مفعولیت	دطر تور راداد توران زمین ورا کرد سالار ترکان و ضین
رای اول زائد است و رای دوم مفعولیت	وزان شس ضو نوبت به ایرج رسید مرا او راندر شهر ایران طزید
	بدو داد کو را سزا دید تاج همان تیغ وطرز وهمان تخت عاج
	سرانرا که بد هوش وفرهنظ ورای مر او را ضه خواندند ایران خدای

معانی را در شاهنامه	رشک بردن سلم بر ایرج
(را) نشانه‌ی مفعولیت	بجنبید مر سلم رادل زجای دطر طونه تر شد ز آیین ورای
(را) نشانه‌ی مفعولیت	زطیبتی زبان کرده مارا شنند فش شست وبالای ضو سرو بلند
(را) نشانه‌ی مفعولیت	بدین بخشش اندر مرا نای نیست بمغز ندرت اندرون رای نیست
(را) نشانه‌ی مفعولیت	که مارا بطاه جوانی ندر از این طونه بفریفت ای دادطر
رای مفعولی زائد است	ترا بامن اکنون بدین طفتطوی بباید بروی اندر آورد روی



معانی را در شاهنامه	تیغام سلم وتور بنزدیک فریدون
(را) نشانه‌ی مفعولیت رای اول به معنی حرف اضافه (به) رای دوم نشانه‌ی مفعولیت رای مفعولی به معنی (برای) (را) به معنی حرف اضافه (به) هر دو (را) نشانه‌ی مفعولیند	سخن سلم نینوند کرد از نخست زشرم ندر دیدگان رایشست
(را) نشانه‌ی مفعولیت (را) نشانه‌ی مفعولیت (را) نشانه‌ی مفعولیت	فرستاده راطفت ودر نورد نیاید که یابد ترا باد وطرده ضو آنرا بود روزی نیری امید نظرده سیه موی طشته سئید جهان مر ترا داد یزدان ناک زتابنده خورشید تاتیره خاک یکی رادم اندها ساختی یکی را بابر اندرافراختی ضو بشنید موبد نیام درشت زمین را ببوسید وینمود نشت فرستاده ضون دید سجده نمود زمین راسراسر ببوسه بسود منم بنده‌ی شاه راناسزا ضنین برتن خویش ناتارسا

معانی را در شاهنامه	ناسخ دادن فریدون نسران را
رای اول به معنی حرف اضافه (به) رای دوم نشانه‌ی مفعولیت هر دو (را) به معنی حرف اضافه (به) رای مفعولی به معنی (برای)	فرستاده ترا طفت کای شهریار نیایست توش ترا خود بکار بطو آن دوناناک بیهوده را دو اهریمن مغز نالوده را ندارید شرم و نکتس از خدای شما را همانا خرد نیست رای

فک اضافه	مرا نیشتر قیرطون بود موی ضو سرو سهی قد وضون مای روی
(را) نشانه‌ی مفعولیت (را) نشانه‌ی مفعولیت (را) نشانه‌ی مفعولیت فک اضافه رای مفعولی به معنی (برای)	سئهری که نشت مرا کرد طوژ نشت نشت و طردان بجاست نرد شما را خماند همان روزطار نماند خماننده هم نایدار بتخت وکلا ویناهید ومای که من بد نکردم شما را نطای شما را کنون طردل از رای من بکزی وتاری کشید انجمن ضنین طفت باماسخن رهنمای جز اینست جاوید مارا سرای

د. ثخشان فتاح حکیم

کاربرد معنای مختلف نشانه‌ی (را) در شاهنامه‌ی حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی

<p>رای مفعولی به معنی (برای) (را) نشانه‌ی مفعولیت رای مفعولی به معنی حرف اضافه (به) رای مفعولی به معنی (برای) فک اضافه</p>	<p>مرا خود زطیتی طه رفتن است نه‌هنظام تیزی و آشفتن است طرامی جهانجوی را باز خواند همه بودنی تیش او باز داند ورا طفت کان دو ثسر جنطجوی زخاور سوی مانهاند روی دطرشان زدو کشورآبخور است که آن بومها رادرستی برست برادرت ضندان برادر بود جا مر ترا بر سراسر برست</p>
--	--

<p>سخن گفتن فریدون با ایرج از کردار سلم وتور تو طر ضاشت رادست یازی بجام و طرنة خوردن ای ثسر برتو شام نیاید زطیتی ترا یارجست بی آزاری وراستی یارتست ضو دستور باشد مرا شهریار همان نظرانم بید روزطار نیاید مرا تاج وتخت وکلاة شوم تیش ایشان دوان بی سناة مرا با شما هم بفرجام کار بیاید ضشیدن بد روزطار مرا این سخن یاد باید طرفت زمة روشنایی نیاید شطفت ترا ای ثسر طر ضنین است رای براری کار وبثردازجای مطر باز بینم ترا تندرست که روشن روانم بیدیدار تست</p>	<p>معانی را در شاهنامه (را) نشانه‌ی مفعولیت رای مفعولی به معنی (برای) رای مفعولی به معنی (برای) رای مفعولی به معنی (برای) رای مفعولی زائد است رای مفعولی زائد است رای مفعولی به معنی (برای) (را) نشانه‌ی مفعولیت</p>
--	--

<p>رفتن ایرج با نامه فریدون نزد برادران نخواهم همی خویشتن راکلاة نه‌اکندة طنح ونتخت ونه‌طاة سه فرزند راخواهم آرام وناز از آن ثس که بریدم رنج دراز بیفکند شاهی شما را طزید ضنان کز ره نامداران سزید زتخت اندر آمد بزین برنشست برفت ومیان بندطی رابیست بشد باتتی ضند برناوثریر ضنان ضون بود راقرانطزیر که‌هست این سزاوار شاهنشهی جزاین رامابادا کلاة همی سناة دو کشور ضو کردم نطاة از این ثس جزاو رانخواهند شاة</p>	<p>معانی را در شاهنامه رای مفعولی به معنی (برای) رای مفعولی به معنی (برای) (را) نشانه‌ی مفعولیت (را) نشانه‌ی مفعولیت (را) نشانه‌ی مفعولیت (را) نشانه‌ی مفعولیت (را) نشانه‌ی مفعولیت</p>
---	---

د. تخشان فتاح حکیم

کاربرد معنای مختلف نشانه‌ی (را) در شاهنامه‌ی حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی

معانی را در شاهنامه	کشته شدن ایرج بردست برادرانش
رای مفعولی زائداست	دو بیهوده را برآن کار طرم کة دیده بشویند هردو زشرم
رای مفعولی به معنی (برای)	ترا باید ایران وتخت کیان مرا بربر ترک بستة میان
فك اضافه	برادر کة مهتر بخاور برنج بسر برترا افسر وزیر طنج
رای مفعولی به معنی (برای)	مرا تخت ایران اطر بود زیر کنون طشتم از تاج واز تخت سیر
رای مفعولی به معنی (به)	ستردم شماراکلاة ونطین مدارید بامن شما نیز کین
رای مفعولی زائد است	مرا باشما نیست جنط ونبرد نباید بمن هیض دل رنجة کرد
(را) نشانه‌ی مفعولیت	مکش ممراکت سرانجام کار بطیرد بخون منت روزطار
(را) نشانه‌ی مفعولیت	مکن خویشتن رازمردم کشان کزین شس نیابی تواز من نشان
فك اضافه	نهانی ندانم ترا دوست کیست بدین آشکارت بیاید طریست

معانی را در شاهنامه	آوردن تابوت ایرج رانزد فریدون
هردورای مفعولی به معنی (برای)	همی شاة را تخت فیروزة ساخت همان تاج راطوهر اندر نساخت
نشانه اختصاصی / مفعولی	ثذیرة شدن را بیاراستند می ورود و رامشطران خواستند
(را) به معنی حرف اضافه (به)	یکی ثند طویم ترا من درست دل از مهر طیتی بیایدت شست
(را) نشانه‌ی مفعولیت	بروزی کجاجشن شاهان بدی ورا ثیشر جشنطاة آن بدی
(را) نشانه‌ی مفعولیت	برآن تخت شاهنشهی بنطرید سر تخت را تیرة بی شاة دید
(را) نشانه‌ی مفعولیت	میان رابزناز خونین بیست فکند آتش اندر سرای نشست
(را) نشانه‌ی مفعولیت	ضواین بی طنة را بریند سر ببرد سرآن دو بیدانطر
(را) نشانه‌ی مفعولیت	سرت رابریدة بزار اهرمن تنت راشدة طام شیران کفن

معانی را در شاهنامه	زادن دختر ایرج از مادر
رای مفعولی به معنی حرف اضافه (از)	کة ایرج برو مهر بسیار داشت قضا را کنیزک ازو بارداشت
رای مفعولی به معنی (برای)	ثریضهرة رابضة بد در نهان از آن شادشد شهریار جهان
(را) نشانه‌ی مفعولیت	ازآن خوب رخ شد دلش ثرامید بکین ثسر داد دل را نوید
(را) نشانه‌ی مفعولیت	شد امید کوتاة برشة دراز بثرویدش او رابشادی وناز
(را) نشانه‌ی مفعولیت	مر آن لالة رخ راز سرتا بثای تو طفتی مطر ایرج استی بجای
رای مفعولی به معنی (برای)	نیاراهمی بود اندة طسار بماندة زرد ثسر یادطار

د. ثخشان فتاح حکیم

کاربرد معنای مختلف نشانه‌ی (را) در شاهنامه‌ی حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی

معانی را در شاهنامه	زادن منوهر از دختر ایرج
فک اضافه (را) نشانه‌ی مفعولست رای اول نشانه‌ی مفعولست و رای دوم به معنی حرف اضافه (به)	جهانبخش را لب ثر خنده طشت تو طفتی ایرجش زنده طشت طرفت آن طرانمایه رادر کنار نیایش همی کرد برکردار که ای کاجکی دیده بودی مرا که یزدان رخ او نمودی مرا

(را) نشانه‌ی مفعولست	فریدون ضوروشن جهان را بیدید بضر وی اندر سبک بنظرید
(را) نشانه‌ی مفعولست	می روشن آورد و فرخنده جام مراو را نهادش منوهر نام
(را) نشانه‌ی مفعولست	جهان آفرین را ستایش طرفت بداد ویتیکی نیایش طرفت
فک اضافه	ثرستنده‌ای کش ببرداشتی زمین راشی هیض نطداشتی
(را) نشانه‌ی مفعولست	هنرها که بد نادشاه رابکار بیاموختش نامور شهریار
(را) نشانه‌ی مفعولست	ضه از جوشن ویرک ورومی زره طشادند مر بندها را طره
(را) نشانه‌ی مفعولست	همه تهلوانان لشکرش را همه نامداران کشورش را

معانی را در شاهنامه	آطاهی سلم وتور از منوهر
رای مفعولی به معنی (به) متممی	که جاوید باد آفریدون طرد که فرکیی ایزد او را سترد
فک اضافه	اطر ضه بزرطست ما را طناه به بیدانسی برنهد تیشطاه
نشانه‌ی مفعولی / فک اضافه	اطر نادشاه راسر از کین ما شود تآک روشن شود دین ما
(را) نشانه‌ی مفعولست	منوهر رابا سثاهی طران فرستد بنزدیک خواهشگران

معانی را در شاهنامه	رسیدن ثیام سلم وتور به فریدون
فک اضافه	فرستاده آمد دلی ثرسخن سخن را نه سربود ثیدا نه بن
(را) نشانه‌ی مفعولست	برون آمد از کاخ شاورطرد فرستاده سلم رایش برد
رای مفعولی به معنی (برای)	طرانمایه شاه جهان کد خدای بفرمود او راسزوار جای
(را) نشانه‌ی مفعولست	زکردار بد ثوزش آراستن منوهر رانزد خود خواستن
(را) نشانه‌ی مفعولست	میان بستن او را بسان رهی ستردن بدو تاج وتخت مهی
(را) به معنی حرف اضافه (به) متممی	فرستاده طفت وستهدب شنید مرآن طفت راثاسخ آمد ثدید

د. ثخشان فتاح حکیم  
کاربرد معنای مختلف نشانه‌ی (را) در شاهنامه‌ی حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی

معانی را در شاهنامه	تاسخ دادن فریدون شران را
هر دو (را) به معنی (به) متممی	بطوی آن دو بی شرم بی باک را دو بیداد وید مهر و ناثاک را
رای مفعولی به معنی (برای)	نہ خوب آمدی بادو فرزند خویش کمن جنط را کردمی دست نیش
(را) نشانه‌ی مفعولیت	که هر کس که تخم جفا را بکشت نه خوش روزبند نہ خرم بهشت
(را) نشانه‌ی مفعولیت	طر آموزش آید زیزدان ناک برای شما را زخون برادرصه باک
(را) نشانه‌ی مفعولیت	سری بها راستاند بها مطر بدتر از بضعی اذها
(را) نشانه‌ی مفعولیت	بدین خواستت نیست ما رانیاز سخن ضدن طوئیم ضدین دراز
(را) نشانه‌ی مفعولیت	بیامد همانطه سالار بار فرستاده را برد زی شهریار
(را) نشانه‌ی مفعولیت	دو مرد جفا نیشه رادل زرد بئضیدو شد رویشان لاجورد
فک اضافه	نشستند وجستند هر طونه رای سخن رانه سر بودنیدا نتهای
(را) نشانه‌ی مفعولیت	بباید بسیجید ما را بجنط شتاب آوریدن بجای درنط
رای مفعولی به معنی (برای)	سٹاهی که آنرا کرانه نبود بدان بد که اختر جوانه نبود

معانی را در شاهنامه	فرستادن فریدون منوچهر را بجنط سلم و تور
(را) نشانه‌ی مفعولیت	شکیبا و باهوش و رای خرد هذیر زبان را بدام آورد
(را) نشانه‌ی مفعولیت	من اینک میان را به رومی زره ببندم که نطشایم از تن طره
(را) نشانه‌ی مفعولیت	ضت لشطرش را بطرشاسب داد ابرهیمه سام پل باقیاد
(را) نشانه‌ی مفعولیت	سٹهد ضو قارن مبارز ضو سام سیه تیغرا برکشید از نیام
رای مفعولی به معنی (به) متممی	به زور خداوند خورشید و مایه که ضدان نمایم و را دستطه

نتیجه‌ی تحقیق :

همانگونه که پیشتر نیز طفته شد ، نشانه‌ی (را) که در ادبیات نوین و امروزی فارسی تنها به مفهوم و نشانه‌ی مفعولی بکار می رود واطر غیر آن باشد و به معانی دیگر بکار رود ، بیشتر جنبه‌ی تقلیدی می باشد و برای ایجاد شیوه‌ی تازه‌ی نطارش که آن نیز بیشتر به تقلید از شیوه‌ی ادیبان کلاسیک است . ولی در ادبیات کهن ایرانی این نشانه علاوه بر اینکه به عنوان نشانه‌ی مفعولی بکار می رفته است به عنوان حروف اضافه‌ی متمم نیز کاربرد داشته است ، همانگونه که در ابیات مذکور آمده است .

محقق سعی بر آن داشته است که با توجه به کارآبودن (را) در معانی حروف اضافه و ارائه این معانی در پیش چشم خواننده به صورت ارقام به نتیجه‌ای کلی رسیده که کدام یک از این معانی در دوره‌ی های قدیمی و پیشین و کدامیک در دوره‌های جدید کاربرد بیشتری را دارا هستند .

کل ابیات : ۴۲۶ بیت

تعداد نشانه‌ی (را) : ۴۶۷ مورد

میزان % آن	تعداد آن	نشانه‌ی را در معانی
۵۸	۲۴۶	نشانه‌ی مفعولی
۲۶	۱۱۹	برای
۱۰	۴۷	به
۱۰	۴۶	فك اضافه
0.21	۱	در
	۴	از
۱	۱	داشتن
0.21	۱	بیان اختصاص
0.21	۱	بهنزد
0.21	۱	زائد
۵	۲۰	

با توجه به ارقام به دست آمده در بالا می توان ضنین نتیجه طرفت کة نشانه‌ی را در دو معنای ( برای . فك اضافه ) در ادبیات کلاسیک و شاهنامه به وفور یافت می شده است . و با توجه به کار برد کم دو معنای ( در . از ) نیز این برداشت کلی بدست می آید کة ورود این دو معنا بیشتر در طذشته‌ای نة ضندان دور (مطر در بوستان و طلستان سعدی کة کاربرد ضشمطیری دارد ) وارد ادبیات شده‌اند .

همضنان کة از مثال :

**تمام شب را بیدار ماند .**

می توان نتیجه طرفت کة نشانه‌ی را در ادبیات و حتی طفتار امروزی نیز در بسیاری موارد به معنای (در) می آید و امروزه رواج ضشمطیرتری نسبت به طذشته دارد . و یا به معنای (از) کة این مورد نیز در ادبیات کلاسیک کاربرد کارآیی نداشته است ولی نشانه‌ی (را) به معنای (برای . به . فك اضافه ، یعنی بجای کسره‌ی اضافه ) به وفور بکار رفته و جایطایه و یذته‌ای به خود اختصاص داده است ، ضیزی کة امروزه به‌تراهی می رود کة به کلی منسوخ شود .

ضکیده :

مطالعه‌ی طسترده و جستجو در ابیات شاهنامه ، محقق را واداشته است کة به جستجوی نکات دستوری در شاهنامه اقدام نماید . آنضه می خوانید تحقیقی است دستوری درباره‌ی نشانه‌ی « را » و کاربرد آن در شاهنامه . به‌همین منظور محقق ابتدا شس از تعریف این نشانه و آوردن نمونه برای آنها در زبان امروزی به ریشه‌یابی این نشانه در فارسی باستان می نردازد و شس با آوردن نمونه‌ی ابیات دفتر اول شاهنامه‌ی فردوسی ، معانی طسترده‌ایی را کة این نشانه در آغاز به خود می طرفته‌ی شس روی

خواننده می نهد و روشن می سازد که کدام معانی در قدیم بیشترین کاربرد را داشته و کدام معانی در دوره‌های جدیدتر وارد زبان شده و به کار می رود.

ثوخته‌ی باس :

لیکولینه‌توی فراوان و ورد له نه‌دقیاتی شاه نامه ، سرنجی لیكولتیری بؤ نه‌تو راکیشا که توذینه‌توی زیاتر له دیارده‌ی ریزمانی شاقنامه بکات .

نه‌توی که له بهر دقت دایه لیكولینه‌تویکی ریزمانی یه دتباریه (مورفیمی را ) وه به‌کارهینانه جیاوازکانی له شاقنامه‌ی فردوسی دا .

بؤدترخستنی ه‌موکونج وکله‌تشریکی لیكولینه‌توکه وقختنتروی به شیوتیکی ریک وئیک تویذر وای به‌باش زانی که سترقتا به تیناسه‌ی دیارده‌توکه دقت تئ بکات. وه نمونه‌کانیشی له زمانی نئستای فارسی دا دواي دقت نیشان کردنی رطی نهم دیارده‌توی له فارسی کوندا هیناوتنه‌تو له تم توذینه‌توی نمونه‌کان له دفتتیری یه‌که‌می شاقنامه وقرطیراوه ودواتر واتای فراوانی مورفیمی (را) خراونته روکه له سترقتادا نهم نیشانه‌توی ضنه‌دین واتای به خوه طرتووه تئ و اتاجیاوازانته کتلم باس‌دا هاتووه به به‌لطة رون کراوتنه‌تو که کامیان له کوندا زیاتر به‌کارهاتووه و تکام واتا له فارسی نویدا هاتوته ناو زمانه‌کتو به‌کارده‌هینری .

ملخص البحث :

القرارات التوصلیه لأدبیات الشاهنامه جلبت انتباه الباحث وحثه على دراسة قواعد الشاهنامه والظواهر النحویه الموجودة فيها .

هذه الدراسة تبحث عن قواعد استعمال (را) المورفيم الخاص بالمفعول به في اللغة الفارسية واستعمالاتها المتنوعة المعاني في كثير من المواقع فأستهل الباحث دراسته بتعريف هذه الظاهرة للتوصل الى الحقائق العلمية وكشف اسرار استعمال (را) بصورة مفصلة مستتباً الأمثلة من الفارسية الحديثه بعد أن بین وحدد هذه الظاهرة في



الفارسية القديمة آخذاً بنظر الاعتبار جميع استعمالاتها في المجلد الأول للشاهنامه متضمناً المعاني المختلفة للمورفيم (را) وكيفية وصولها الى الفارسيه الحديثه . يهدف البحث الى معرفة بعض من هذه المعاني الموجودة حالياً في اللغة الفارسية التي انحدرت من اصلها القديم والمعاني التي كانت متداولة بكثرة في القدم ودخلت الى اللغة الحديثه ،ذاكراً الأدلة والشواهد وموضحاً المعاني الجديدة لهذا المورفيم .

### **Summary**

*Continual readings of shahnama literature attracted the attention of the researcher and urged her to study shahnama rules and the syntactic phenomenon existent in them. this study studies rules of using (ra) which is a morpheme relevant to the object in the Persian language and the uses of its various meaning in plenty of situations. In order to reach the sought goal and arrive at the scientific facts and reveal the secrets of uses of (ra) in detail .sothe researcher started her study by defining this phenomenon deriving example from the modern Persian after explaining and determining this phenomenon in the old Persian taking into account all its uses in the first volume of shanama.*

*This includes different meanings of the morpheme (ra) and the way of its reaching the modern Persian.*

*Any existent meaning now in Persian belongs to its origin in old time and any meaning which was frequently used in old time and entered the modern language with mentioning evidences and explaining the new meanings of this morpheme.*

### ثاوری:

- ۱/ د. حسن احمد طیوی و د. حسن انوری ، دستور زبان فارسی ( ۱ و ۲ ) ، انتشارات فاطمی ، تهران ، سال ۱۳۷۹ ، صفحه‌ی ۱۸۱
- ۲/ همان منبع قبلی صفحه‌ی ۲۴۹ و ۲۵۰
- ۳/ د. خلیل خطیب رهبر ، دستور زبان فارسی ، ۱۳ . دانش‌تای تهران ، صفحه‌ی ۳۵۸ و ۳۶۹
- ۴/ د. ثرویز نائل خانلری ، تاریخ زبان فارسی ، جلد سوم ، انتشارات فردوسی ، تهران ، سال ۱۳۷۷ ، صفحه‌ی ۳۸۴
- ۵/ همان منبع قبلی صفحه‌ی ۳۸۵ و ۳۹۹
- ۶/ د. جهانبخش نوروزی ، دستور زبان روان ، ضاا اول ، انتشارات طلبط سال ۱۳۷۳ ، صفحه‌ی ۲۳۳
- ۷/ حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی ، تصحیح محمد عباسی ، شاهنامه ی فردوسی ضاا ضهارم ، سال ۱۳۷۳ ضااخانه هدی

### منابع وماخذ:

- ۱/ د. ثرویز نائل خانلری ، تاریخ زبان فارسی ، جلد سوم ، انتشارات فردوسی ، تهران ، سال ۱۳۷۷
- ۲/ د. جهانبخش نوروزی ، دستور زبان روان ، ضاا اول ، انتشارات طلبط سال ۱۳۷۳
- ۳/ د. حسن احمد طیوی و د. حسن انوری ، دستور زبان فارسی ( ۱ و ۲ ) ، انتشارات فاطمی ، تهران ، سال ۱۳۷۹
- ۴/ د. خلیل خطیب رهبر ، دستور زبان فارسی ، ۱۳ . دانش‌تای تهران
- ۵/ حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی ، تصحیح محمد عباسی ، شاهنامه ی فردوسی، ضاا ضهارم ، سال ۱۳۷۳ ضااخانه هدی